

کاربرد قواعد فقهی (نظیر قاعده نفی حرج و قاعده غرور) در عصر ارتباطات

دکتر عبدالمطلب احمدزاده^۱

خداداد جلالی^۲

شیما اسماعیل زاده^۳

چکیده

جوامع بشری به موازات افزایش جمعیت، پیچیدگی قوانین، رشد علم و دانشهای مختلف اجتماعی و ارتباطی، دارای ارتباطات وسیعتر و پیچیده تری نیز می شوند. ارتباطات یادشده در جوامع اسلامی به دلیل پایبندی به دین از ویژگی خاصی برخوردار است. بدین معنا که فقه، احکام و قواعد فقهی نیز وارد این ارتباطات می شود که جوامع دینی را با چنین خصوصیتی از سایر جوامع و ملتها متمایز می گرداند. قواعد فقهی را می توان در حکم حروف الفبای یک زبان دانست که گرچند محدودند ولی کاربرد بی پایان دارند. فقیه نیز با همین قواعد محدود می تواند راه حلهای فراوانی را فراروی مکلفین قرار دهد و بدین وسیله رابطه خاصی میان آنان و شریعت برقرار نماید. قاعده های فقهی - که نمایانگر روح تعاطف و مهربانی اسلام اند - همواره بر مدار میزان توانایی مکلف می گردند و هیچگاه زور و تحمیل در اجرای تکالیف را که قبح عقلانی دارد، بر نمی تابند بدین سان به راحتی می توان به فطری بودن دین که سازگار با میزان توانایی مکلفین است پی برد. از جمله این قواعد می توان به قاعده «نفی حرج» اشاره کرد که شارع مقدس هر نوع سختی و حرج را در انجام تکالیف از دوش مکلفین برداشته است. از سوی دیگر صداقت و یکرنگی و پرهیز از هرگونه فریب که اصطلاحاً «غرور» نام گرفته است؛ از سوی آموزه های دینی کاملاً مردود شناخته شده و حتی در این زمینه قاعده ای به همین نام تاسیس گردیده است که به آن «قاعده غرور» اطلاق می شود. هر کدام از این دو قاعده احکام و شرایط خاصی دارد که در این مقاله بررسی و مبانی آنها از منظر فقه و حقوق مورد مطالعه قرار خواهند گرفت.

واژه های کلید: نفی حرج، عسر، شریعت سمحه و سهله، احکام حرجی، مشقت، تکلیف بما لایطاق، قاعده غرور

^۱ - دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی و مدرس دانشگاه مفید(ره) - قم

a_ahmadzadeh@umofid.ac.ir

^۲ - دانشجوی دوره دکتری فقه و مبانی حقوق در اسلام و مدرس در دانشگاه مفید(ره) - قم

sh.esmailzadeh@yahoo.com

^۳ - دانشجوی دوره دکتری فقه و مبانی حقوق در اسلام و مدرس دانشگاه مفید(ره) - قم

مقدمه

حق، تکلیف و مسؤولیت سه عنوان برجسته ای است که انسان در ارتباط باخود، دین و جامعه از پذیرفتن آن ناگزیر است. اما خداوند از روی لطف و تفضل، احکام حرجی، سخت و مشقت بار را از امت اسلام برداشته است. یعنی از آیات و روایات استفاده می شود که تکلیف و اجبار به اعمالی که دارای عسر و حرج و مشقت باشد، از سوی خداوند حکیم، در سطح فرد و جامعه منتفی است و به این مسئله اصطلاحاً قاعده «نفی عسر و حرج» اطلاق می گردد. این قاعده از جمله قواعد فقهی و مبتلابه افراد و جامعه است که فقها در موارد فراوان به آن استناد کرده اند و به موجب آن، حکم به نفی تکالیفی که مستلزم عسر و حرج برای مکلف است، داده اند و استناد به این قاعده، کاربرد بسیار گسترده در مباحث مختلف، اعم از عبادات و معاملات، دارد. آیات و روایات متعددی در خصوص این قاعده در منابع اسلامی موجود است.

به همین ترتیب می توان گفت که قاعده غرور و بحث های مرتبط با آن نیز از جمله اباحتی است که در مواردی مانند نکاح و غصب و نظایر آن که از عمده ترین نوع ارتباطات به شمار می آیند، بدون این که به اندازه کافی تفصیل داده شده باشد، در کتب فقهی آمده است. چنانچه این قاعده از نظر منبع و مدرک به خوبی به اثبات برسد در کنار سایر اسباب ضمان مانند: قاعده ید، قاعده اتلاف، امر به عمل، اقدام بر ضمان و تسبیب ایجاد خسارت برای دیگران؛ می تواند به عنوان یک سبب مطرح گردد و از رهگذر موجب دگرگونی قابل توجهی در ارتباطات شود.

این مقاله در دو فصل به خوانندگان محترم تقدیم خواهد شد.

بیان مسأله

انسانها در ارتباط با سایر افراد جامعه و انجام کارهای روز مره شان معمولاً با حالاتی مواجه می شوند که عموماً در این سه دسته می توان آنها را خلاصه کرد:

۱. اموری که به آسانی قابل انجام است؛ مانند خوردن، آشامیدن و صحبت کردن،

۲. کارهایی که انسان قادر به انجام آنها نیست؛ مانند پرواز کردن بدون وسیله،

۳. و اعمالی که انسان قادر به انجام دادن آن است اما توأم با مشقت و دشواری تمام؛ نظیر روزه گرفتن در حال بیماری.

تعلق امر و نهی و تکلیف الاهی به قسم اول محال نبوده و از نظر عقل قبیح نخواهد بود؛ زیرا احکام تکلیفی به آن قسم از اعمال تعلق گرفته است.

اما در قسم دوم که تکلیف به آنها قبح عقلی دارد؛ تکالیف الاهی به آنها تعلق نخواهد گرفت. زیرا عقلای عالم تکلیف به غیر مقدر قبیح می دانند. پس خداوندی که حکیم است به یقین چنین دستوری نخواهد داشت.

در مورد قسم سوم، یعنی تکلیف و اجبار به اعمالی که دارای عسر و حرج و مشقت باشد، آنچه از ادله در این مورد استفاده می شود، منتفی بودن چنین تکلیفی است. و قاعده «نفی عسر و حرج» در این گونه موارد کاربرد دارد.

مقصود از حرج در این قاعده - که به معنای دشواری و مشقت است - حرج شخصی است و این قاعده در عبادات و معاملات حرجی، رخصت بوده و شامل امور عدمی نیز می شود و در صورت تعارض با سایر قواعد فقهی، این قاعده، حاکم می باشد و برای تشخیص مصادیق آن، می توان از ملاکهایی همچون عرف، مصالح و مفاسد و رویه قضایی استفاده کرد. با توجه به اینکه در بسیاری از مباحث حقوق مدنی، قانونگذار از نظر مشهور فقهای امامیه پیروی کرده است، این قاعده در مواردی از جمله در ماده (۱۱۳۰) قانون مدنی و یازده مورد از قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۱۳۷۱ جمله ماده ۹ این قانون استفاده گردیده است.^۱

^۱ الف- این ماده از قانون مدنی چنین می گوید: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنان چه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه میتواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.

تبصره: عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه ی زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می گردد: ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه. اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلا وی به مشروبات الکلی که به

از آنجا که احکام شرعی دارای عمومیت و شمول می باشد، گاهی همین عمومیت و شمول فرد را با مشکلات و دشواریهایی در تطبیق احکام یا مصادیق و موارد مواجه می کند. برای حل چنین مشکلاتی و نیز تبیین دایره شمول و گستره این قاعده و حل تعارض احتمالی این قاعده با سایر قواعد فقهی، پرداختن به این قاعده، برای تبیین مصادیق عینی آن ضروری به نظر می رسد.

به همین ترتیب قاعده غرور که در فقه اسلامی به عنوان مدرکی برای ضمان به آن نگریسته می شود یکی از قواعد قابل توجه در فقه اسلامی است. این قاعده - که گاهی با الهام از روایت نبوی (ص) به این صورت نیز تعبیر می شود: «انسان فریب خورده (مغرور) باید به کسی که او را فریفته است رجوع نماید»^۱ - در باب نکاح و ضمان و... می تواند کاربرد داشته باشد. مثلاً اگر کسی کنیز شخص دیگری را به عقد فردی سوم غیر از مولای کنیز در بیاورد و از او فرزندی نصیب آن فرد شود، در این صورت شوهر این زن - به دلیل هم بستر شدن با کنیز و صاحب فرزند شدن از او - ضامن است که در صورت باکره بودن کنیز، یک دهم قیمت او را به مولایش بدهد و اگر غیر باکره باشد باید یک بیستم (نصف عشر) قیمتش را پردازد و همچنین ضامن قیمت فرزند نیز می گردد و شوهر بر طبق مفاد قاعده غرور، در این چند مورد که به مولای کنیز غرامت داده است، می تواند به همان فردی که او را فریفته است مراجعه کند و غرامت بگیرد.

از این قاعده در باب غضب هم می توان استفاده کرد. بطور مثال اگر غضب کننده، غذایی را که غضب کرده است به کسی بدهد و به وی با اشاره بفهماند که از ملک خودش می باشد، در این صورت مالک اصلی غذا می تواند از باب قاعده اتلاف به کسی که غذا را

اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است.» (ماده ۱۳۰ قانون مدنی)

ب- ماده ۹ - در مواردی که دادگاه تخلیه ملک مورد اجاره را به لحاظ کمبود مسکن موجب عسر و حرج مستاجر بداند و معارض با عسر و حرج موجه نباشد، می تواند مهلتی برای مستاجر قرار بدهد. (ماده ۹ قانون روابط موجر و مستاجر، مصوب ۱۳۷۱)

^۱ المغرور یرجع إلى من غره

خورده است مراجعه کند و او نیز به نوبه خودش، بر طبق قاعده غرور، می تواند به غاصب غذا مراجعه نماید و حق خود را استیفا کند.

اهمیت مسأله

ارتباطی که انسان چه با هم‌نوع و یا با مسایل و احکام دین برقرار می سازد باید از سهولت و صراحت و صداقت برخوردار باشد که اساساً می توان به این صورت تعبیر کرد که این ارتباطات عاری از هرگونه عسر و حرج و حيله و فریبندگی باشد.

براین اساس اهمیت مسأله را می توان چنین توجیه کرد که قاعده نفی عسر و حرج یک قاعده کلی است که فقها در موارد فراوانی به آن استناد کرده‌اند و به موجب آن، به نفی تکالیفی که مستلزم عسر و حرج برای مکلف است، حکم داده‌اند. استناد به این قاعده، اختصاص به باب خاصی از ابواب فقه ندارد، بلکه در عرصه های مختلف ارتباطی، اعم از عبادات و معاملات، مورد استناد قرار گرفته است.

علاوه بر آن چه مذکور افتاد، می توان به این نکته نیز اشاره کرد که این قاعده در میان اهل تشیع و اهل سنت - که توسط فقهای پرتلاش دو مذهب استخراج و استنباط شده است و به عنوان قواعد فقهی مورد استفاده قرار گرفته‌اند - اشتراکاتی دارد؛ اصلی‌ترین وجه اشتراک آنها در بهره‌گیری از قرآن کریم به عنوان منبع اساسی برای اثبات قاعده مورد نظر است. وجه اشتراک دیگر آنها در این است که هر دو راهگشای مسائل فقهی متحول هستند که مبتنی بر دوران‌دیشی فقه پویای اسلامی می‌باشد و نیز کاربردی وسیع در جوامع اسلامی کنونی پیدا کرده‌اند. این قواعد در مواردی وارد قوانین گشته، موجب تحول حقوق امروزی در مرتفع نمودن بسیاری از مشکلات شده‌اند که به سبب پابندی به اصول و اسلوبهای کلی و قواعد عمومی خشک و بی‌روح و دارای انعطاف کم پدید آمده‌اند.

و از دیگر سو قاعده «المغرور یرجع الی من غره» که در میان فقها به قاعده غرور شهرت یافته است در تمام ابواب فقه، به ویژه در باب ضمانات قهری که در قانون مدنی از آن با عنوان مسؤلیت مدنی یاد می شود، نقش اساسی دارد و از این رو تحقیق در این قاعده

از بایسته های فقهی به شمار می آید. زیرا علاوه بر فقه اسلامی این عقلاء هستند که در روابط اجتماعی، شخصی را که موجب گول خوردن دیگری شده و در نتیجه سبب وارد شدن خسارت و زیان بر او باشد، ضامن می دانند که اهمیت این قاعده بیش از پیش روشن می سازد.

ادبیات پژوهش

پیشینه تدوین و تحقیق در باره قواعد فقه که دو قاعده مورد بررسی در این مقاله از آن جمله است؛ بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. اما به اختصار می توان گفت که در این زمینه کتابها و آثار فراوانی در طول تاریخ فقه اسلامی نوشته شده از قدیم ترین آنها مانند: «نزهة الناظر فی الجمع بین الاشباه و النواظر» نوشته نجیب الدین سعید ابن حلی و «القواعد و الفوائد» تالیف شهید اول و تا آثار امروزی مثل «القواعد الفقهیه» اثر آیت الله مکارم شیرازی^۱ و «القواعد الفقهیه» از آیت الله فاضل لنکرانی^(ره) و... همگی تلاشهایی است که در این زمینه مبذول داشته شده است. (سبحانی، ۱۳۹۳، صص ۱۰-۱۲)

روش تحقیق

برای پدید آمدن این نوشتار از روش تحقیق توصیفی از نوع تحقیق دلفی^۱ و کتابخانه ای سود برده ایم. بدین صورت که دیدگاههای تعدادی از اندیشمندان را در زمینه موضوع مقاله مورد کنکاش و بررسی قرار داده و موادی از قانون مدنی را نیز با آن تطبیق می دهیم.

^۱ Delphi Technique این نوع روش تحقیق جهت بررسی دیدگاه های جمعی از صاحب نظران در مورد یک موضوع ویژه قابل استفاده است مانند «بررسی دیدگاه اساتید دانشگاه در باره یک طرح جدید آموزشی» نک: حافظ - نیا، م، ر مقدمه ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، انتشارات سمت، تهران، چاپ هشتم (۱۳۸۲).

فصل اول: قاعده نفی حرج

واژه شناسی و تعاریف

برای بیان بهتر مفاهیم ارایه شده در این مقاله، لازم است که به معانی لغوی و اصطلاحی هریک از این واژه پرداخته شود و ما برای سهولت این امر به ترتیب چیش مطالب موجود در مقاله؛ معانی را از نظر لغت و سپس از نگاه اصطلاح ارایه خواهیم کرد.

الف - معنای لغوی

واژه «عسر» متضاد «یسر» است و در معنای صعب، تنگ، دشوار، بدخو، مشکل، سخت و سخت شدن روزگار به کار می رود. (راغب اصفهانی، ۱۳۲۴ ه، واژه عسر).

این واژه در قرآن کریم، نیز دارای همین معنا است، چنان که خداوند فرموده است: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا». (طلاق/۷) و یا «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشراح/۵) بدین ترتیب، معنای عسر عبارت از صعوبت، مشقت و شدت است که در فارسی از آن به دشواری و سختی یاد می شود.

واژه «حرج» نیز در لغت به معنای ضیق، تنگی، تنگنا، گناه و حرام است. گفته اند حرج در اصل به معنای اجتماع و انبوهی شیء است، به گونه ای که موجب حصول تصور ضیق و تنگی میان آن اشیا شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۲۴ ه). قرآن کریم نمونه هایی از این واژه را آورده است مانند:

۱. «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (مائده/۶) خداوند نمی خواهد تنگنا و گناه قرار دهد ولی می خواهد شما را پاک نماید و نعمتش را بر شما تمام سازد تا شاید سپاسگزاری کنید.

۲. «وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». (حج/۷۸) در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداده است.

۳. ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ (احزاب/۳۸) هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست.
۴. فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء/۶۵) به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.
۵. وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يُجْعَلْ صَدْرُهُ ضَيْقًا حَرَجًا (انعام/۱۲۵) و آن کس را که بخاطر اعمال خلافش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را تنگ می‌کند.
- بدین ترتیب به راحتی می‌توان به معنای لغوی واژه‌های عسر و حرج پی برد و مقصود از آن را درک کرد.

ب - معنای اصطلاحی

برای پی بردن به معنای اصطلاحی حرج باید به این نکته اشاره کرد که حرج به دو صورت قابل تصویر است:

۱. حرجی است که در ملاک حکم و مصلحت مطلوب از آن حکم پیدا می‌شود، که در این صورت حکم ذاتاً حرجی صادر می‌شود، و صاحب حکم حرج را هم می‌خواهد، چون حکم تابع ملاک و معیار خودش است، وقتی ملاک حرجی شد قهراً حکم هم حرجی می‌شود، مثل اینکه فرضاً یک مربی به شخصی که تحت تربیت او است و می‌خواهد ملکه زهد و ترک لذت را در دل او پدید آورد، به او دستور دهد که از هیچ غذای لذت‌آوری استفاده نکند، که چنین حکمی در اصل حرجی است، زیرا ملاک آن حرجی است.
۲. منظور از حرج به معنای دوم، حرجی است که در ملاک حکم نیست، و قهراً خود حکم هم در اصل حرجی نبوده، ولی حرجی بودن از خارج و به علل اتفاقی بر آن عارض شده، در نتیجه بعضی از افراد حکم مذکور و یا به عبارتی برای بعضی از افراد حرجی شده است که در چنین فرضی حکم در خصوص

آن افراد ساقط می‌شود، و در غیر آن افراد به اعتبار خود باقی است، مثل وجوب قیام در نماز برای کسی که کمردرد و یا پادرد گرفته، و ایستادن برایش دشوار و حرجی و مضر شده، که حکم قیام در خصوص وی ساقط می‌شود، و در مورد دیگران به اعتبار خود باقی است. (ر.ک. : علامه طباطبایی، ۱۳۹۳)

بدین ترتیب معنای اصطلاحی عسر و حرج عبارت است از عناوین ثانویه ای که راه یافتن آنها در موضوع احکام تکلیفیه الزامیه، موجب می‌گردد تا الزام و تکلیف ناشی از حکم از مکلفین برداشته شود.

با توضیح دقیق تر می‌توان چنین بیان کرد که حرج به معنای دوم در شریعت، مورد نظر می‌باشد، یعنی آنگاه که ملاک یک حکم شرعی، حرج آمیز نباشد ولی شرایط مکلف به گونه ای باشد که قادر به انجام تکلیف نباشد و یا در انجام آن دچار سختی و دشواری گردد، که در این صورت حکم یاد شده منتفی می‌شود؛ مثلاً زمانی که مکلف در اعضای وضویش دچار مشکلی شده است که آب برای آن ضرر دارد در این حالت می‌تواند وضوی جبیره بگیرد. (همان)

بنا براین مقصود از قاعده نفی حرج، برداشته شدن هر حکمی است که انجام آن توسط مکلفین موجب مشقت بر آنان می‌گردد. برای برداشته شدن حکم واجب می‌توان به وضو و غسل واجب اشاره کرد که در صورت عذر شرعی، از مکلف ساقط می‌شود و بجای آن می‌تواند وضوی جبیره نماید. به همین ترتیب حرمت کشف عورت زن در برابر طیب، در صورتی که پزشک زن وجود نداشته و یا در دسترس نباشد، برداشته می‌شود.

یکی از ویژگی‌های اختصاصی قاعده نفی حرج این است که برخلاف قاعده لاضرر، مورد اتفاق همه فقهاء است. زیرا مدرک و دلیل قاعده نفی حرج آیه شریفه: «... وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَهُ أُولَئِكَ يُبْرَاهِمٌ...» (حج/۷۸) است عدم جعل حرج در دین به معنای عدم تشریح احکامی است که ثبوت آن مستلزم حرج است. و خوشبختانه احتمال اراده معنای دیگر - غیر از آن چه ذکر شد - در این آیه نمی‌رود. (ایروانی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۷۲).

ادله قاعده نفی حرج

دلایلی که برای نفی حرج در اسلام مورد تمسک قرار گرفته اند نیز همانند سایر احکام فقهی از همان ادله اربعه تشکیل شده اند که عبارتند از: عقل، اجماع، کتاب و سنت، که صاحب نظران نفی حرج را بر اساس این ادله به اثبات رسانده و گفته اند که استدلال به نفی حرج، عسر و مشقت در میان فقهاء معروف و مشهور است و اثبات این امر یکی از امور با اهمیت است. (نراقی، ۱۴۱۷.ق.)

کتاب

قرآن کریم آیات متعددی دارد که نشان دهنده قاعده نفی حرج است که از آن میان به آیات ذیل اشاره کرد:

۱- ... وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ... (حج/۷۸) و در دین (اسلام) کار سنگین

و سختی بر شما قرار نداده است.

۲- ... وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ (مائده/۶). و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما از محل پستی

آمده [قضای حاجت کرده]، یا با آنان تماس گرفته (و آمیزش جنسی کرده اید)، و

آب (برای غسل یا وضو) نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید! و از آن، بر صورت [

پیشانی] و دستها بکشید! خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه

می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر او را

بجا آورید!

۳- وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ

بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(بقره/۱۸۵) و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن،

روزه بگیرد! خداوند، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را! هدف این

است که این روزها را تکمیل کنید؛ و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید؛ باشد که شکرگزاری کنید!

۴- «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» (مائده، ۶) خداوند می‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند.

۵- «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» (بقره، ۱۸۵)؛ خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.

۶- و «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» (نساء، ۲۸)؛ خداوند می‌خواهد بارتان را سبک گرداند و می‌داند که انسان ناتوان آفریده شده است.

۷- همچنین آیات زیادی در ملامت و سرزنش کردن کسانی که حلال خدا را حرام می‌دانند، در قرآن وجود دارد که به ذکر دو مورد از آن بسنده می‌کنیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (مائده، ۸۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای استفاده شما حلال کرده، حرام شمارید و از حد مگذرید» و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (اعراف، ۳۲)؛ «ای پیامبر بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و نیز روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو این نعمتها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت نیز خاص آنان می‌باشد».

۸- قرآن کریم برای زمان ضرورت و اکراه احکام خاصی را در صورتی که ستمگر و متجاوز (غیر باغ و لاعاد) نباشد، مقرر کرده است: «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (انعام، ۱۱۹)؛ «شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید با اینکه خدا آنچه را بر شما حرام کرده، جز آنچه بدان ناچار شده‌اید، برای شما به تفصیل بیان نموده است»، «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَالْحَمَّ الْخَنِزِيرِ وَمَا أَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ

اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره، ۱۷۳)؛ «خداوند تنها مردار و گوشت خوک و آنچه را که هنگام سر بریدن نام غیر الله بر آن برده شده باشد، بر شما حرام گردانیده است، ولی کسی که برای حفظ جان خود به خوردن آنها ناچار شود، در صورتی که ستمگر و تجاوزگر نباشد، بر او گناهی نیست»، «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده، ۳)؛ «هرکسی دچار گرسنگی شود، بی آنکه به گناه متمایل باشد، اگر از آنچه منع شده است بخورد، بی تردید خداوند آمرزنده مهربان است»، «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَكَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نحل، ۱۰۶)؛ «هرکس پس از ایمان آوردن خود به خدا، کفر ورزد، عذابی سخت خواهد داشت، مگر آن کس که مجبور شده، ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هرکس سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود»، «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه، ۹۱)؛ «بر ناتوانان و بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا در راه خدا خرج کنند، در صورتی که برای خدا و رسولش خیرخواهی نمایند، هیچ گناهی نیست» و «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ» (نور، ۶۱)؛ «بر نابینا و گنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید».

- ۹- خداوند در آیه‌ای از قرآن اکراه را در دین برداشته است که نمونه‌ای دیگر از نفی عسر و حرج است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، ۲۵۶)؛ «در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است».
- ۱۰- همچنین خداوند می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۶)؛ «خداوند هیچ کس را به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

همان طور که ملاحظه می‌گردد، این آیات ناظر به کلیه قوانین اسلام بوده است و مختص به برخی از احکام خاص نیست. همچنین توجه به آیات فوق بیانگر این نکته است که هرگاه در اثر عمل به احکام و الزامات شرعی مکلف دچار عسر و حرج گردد، این احکام و الزامات از عهده او برداشته می‌شوند.

سنت

احادیث و روایات نسبتاً زیادی در جوامع حدیثی در خصوص نفی عسر و حرج از نبی اعظم اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) روایت شده است. در این احادیث بر بطلان احکام حرجی و عسرآمیز تأکید و به یسر و آسان‌گیری توصیه شده است؛ حدیث مشهور نبوی: «بَعَثَ عَلَيَّ الْمَلَّةَ الْحَنْفِيَّةَ السَّهْلَةَ» مبعوث شدم به دین حنیف سهل و آسان. (وحید بهبهانی، ۱۴۲۶ ق.، ص ۳۲۶)، یکی از این احادیث است.

احادیث دیگری نیز در کلام پیامبر (ص) و برخی از ائمه (ع) به چشم می‌خورد که به عنوان مبانی روایی این قاعده شمرده می‌شوند و ما برای رعایت اختصار، برخی از آنها را ذکر خواهیم کرد که دلالت بر عدم جعل و تشریح حکم حرجی دارند، چنانچه حکمی در بعضی از حالات بر اثر عوارض خارجیه معنون به عنوان حرج باشد، به مقتضای قاعده لا حرج، منفی و از صفحه تشریح مرفوع است:

۱. این روایت را که مرحوم حمیری در قرب الاسناد آورده است چنین نقل می‌کند: عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «مِمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ أُمَّتِي، وَفَضَّلَهُمْ بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَّمِ، أُعْطَاهُمْ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا إِلَّا نَبِيٌّ: وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ إِذَا بَعَثَ نَبِيًّا قَالَ لَهُ: اجْتَهِدْ فِي دِينِكَ وَلَا حَرَجَ عَلَيْكَ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أُعْطِيَ ذَلِكَ أُمَّتِي حَيْثُ يَقُولُ «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۱ يَقُولُ: مِنْ ضَيْقٍ... (حمیری، ۱۴۱۳ ق، ص ۸۴). از پیامبر اسلام (ص) روایت شده که فرمودند: از جمله چیزهایی که خداوند به امت من داده و بدان وسیله آنان را بر سایر امتهای برتری بخشیده است سه چیز است که تنها به پیامبر اعطاء شده

است. و آن این است که هر گاه خداوند پیامبری را مبعوث کرد بدو فرمود در دینت بکوش اما خود را به حرج و سختی نینداز در حالی که خداوند این مزیت را به تمام امت داده است؛ آنجا که فرمود: خداوند هیچگونه حرج برای شما در دین قرار نداده است، حرج یعنی ضیق و تنگنا...

۲. روایت محمد بن مُیسِر که می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: فردی جنب در بین راهی به آب قلیل دست می‌یابد. دستان او تمیز نیستند و ظرفی برای برداشت آب ندارد، چه کند؟ فرمود: دست در آن فرو برد و وضو بگیرد و سپس غسل نماید، این از کتاب خدا فهمیده می‌شود: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، ۷۸) (حر عاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۳). ص ۳۲۶

۳. روایت عبدالاعلی مولى آل سام که می‌گوید: از امام صادق(ع) درباره شخص جنبی پرسیدم که دست در ظرف پوستی (مشک) یا سنگی فرو می‌برد، فرمود: اگر دستش نجس بوده است، باید آب را دور بریزد و اگر غیر نجس بوده، با آن غسل کند. (یعنی این آب پاک است و گرنه غسل با آن درست نمی‌بود). چنین مسائلی از کلام خدا «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، ۷۸)، فهمیده می‌شود (مجلسی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۲۷۳).

دلیل عقلی

دلیل عقلی یکی از ادله ای است که نفی حرج در تکالیف شرعیه را تایید می‌کند از نظر عقلی تکلیفی که یکی از این امور سه گانه فوق در آن باشد، یعنی انجام آن از توان فرد خارج باشد که اصطلاحاً تکلیف بما لایطاق نامیده می‌شود.

اما اگر به درجه ما لایطاق نرسیده باشد و به ازاء آن پاداش یا دفع ضرر و نقص قرار داشته باشد در این صورت قبح آن برداشته می‌شود. به همین دلیل است که عقلا فرزندان و نوکران شان را وادار به کارهای به ظاهر سخت و طاقت فرسا می‌کنند و آنها مجبور به خوردن داروهای تلخ و بدمزه می‌کنند. (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۷۴)

مرحوم مراغی (ره) در العناوین الفقہیہ چنین استدلال کرده است که مقتضای عقل سلیم، نفی عسر و حرج از سوی خداوند لطیف و حکیم است. زیرا اصحاب ما همگی بر این امر که لطف بر خداوند واجب است اتفاق نظر دارند و لطف به معنای نزدیک کردن بنده به طاعت خداوند و دورساختن وی از گناه است و بدون تردید تکالیفی که در حد حرج و عسر باشند، انسان را از طاعت خداوند دور ساخته و موجبات مخالفت های فراوان بندگان را فراهم و در نتیجه مستوجب عذاب می نماید. در حالی که خداوند متعال مهربان تر از آن است که بندگانش را بگونه ای آزمایش کند که غالباً گرفتار عذاب بشوند.

پس همانگونه که تکلیف بما لایطاق برای خداوند - به دلیل قبح و مغایرت با عدل - ممتنع است، تکلیف به عسر و حرج نیز با لطف و رحمت او منافات دارد. (مراغی، ۱۴۱۷ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۸۶)

برخی از اندیشمندان استدلال عقلی بر نفی حرج را درست نمی دانند و بر این باورند که تکلیف به امور شاقه از نظر عقل ممتنع نیست. زیرا در شرایع و ادیان پیشین چنین تکالیفی وجود داشته است و قرآن کریم نیز در آیه ذیل بدان اشاره دارد: «... رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا...» (بقره/۲۸۶) پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی!

زیرا «اصر» در این آیه به معنای امر سخت و مشقت بار است. (ایروانی، پیشین)

اجماع

برخی قایلند اجماع که یکی دیگر از ادله شرعیه است در رابطه با نفی حرج به همان صورت که در بالا ذکر شد بر نفی حرج قایم شده است و اجماع نسبت به تکالیفی که تحمل آن ناممکن است اقامه گردیده است و اما در مواردی که امکان انجام آن ولو با سختی و مشقت وجود دارد، اجماعی بر نفی آن اقامه نشده است. (همان).

ولی برخی دیگر از فقهاء اجماع را برای نفی حرج قبول ندارند و برای رد آن استدلال کرده اند که اجماع مدرکی است و اجماع مدرکی حجیت ندارد، زیرا حجیت اجماع به این دلیل است که کاشف از قول معصوم (علیه السلام) است و با وجود مدرکی که اجماع کنندگان به آن استناد کرده اند، دیگر نیازی نیست که به اجماع کنندگان رجوع شود بلکه می توان مستقیماً به خود مدرک مراجعه کرد و آن را از جهت تمام بودن سند و دلالت بررسی نمود. در مجموع به این نتیجه می رسیم که مدرک این قاعده همان کتاب و سنت است نه عقل و اجماع. (ایروانی، پیشین)

قاعده نفی حرج در قانون مدنی

قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده در موارد زیادی استفاده کرده است که برای رعایت اختصار به برخی از این مواد این قانون اشاره می کنیم، به عنوان مثال در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی چنین می خوانیم: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنان چه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه میتواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود. تبصره: عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه ی زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می گردد: ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه. اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلا وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است.» (ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی)

ب- ماده ۹ - در مواردی که دادگاه تخلیه ملک مورد اجاره را به لحاظ کمبود مسکن موجب عسر و حرج مستاجر بداند و معارض با عسر و حرج موجر نباشد، می تواند مهلتی برای مستاجر قرار بدهد. (ماده ۹ قانون روابط موجر و مستاجر، مصوب ۱۳۷۱)

خلاصه و نتیجه گیری

زمانی که روابط افراد در یک جامعه دین مدار براساس مقررات و احکام دین استوار و تنظیم می شود، ارتباطات افراد با یکدیگر رنگ و لعاب دینی به خود می گیرد که هم دارای سهولت خاصی خواهد بود و هم منویات شارع مقدس برآورده خواهد شد. نفی عسر و حرج - که عمدتاً در عرصه ارتباطات انسانها شریعت و با سایر افراد اجتماع تبلور می یابد - یک قاعده کلی است که فقها در موارد فراوانی به آن استناد کرده اند و به موجب آن، به نفی تکالیفی که مستلزم عسر و حرج برای مکلف است، حکم داده اند. استناد به این قاعده، اختصاص به باب خاصی از ابواب فقه ندارد، بلکه در مباحث مختلف، اعم از عبادات و معاملات، مورد استناد قرار گرفته است. میان دو قاعده مذکور که توسط فقهای اهل تشیع و اهل سنت استخراج شده و در ردیف قواعد فقهی مورد استفاده قرار گرفته اند، اشتراکاتی دیده می شود؛ اصلی ترین وجه اشتراک آنها در بهره گیری از قرآن کریم به عنوان منبع اساسی برای اثبات قاعده مورد نظر است. وجه اشتراک دیگر آنها در این است که هر دو راهگشای مسائل فقهی متحول هستند که مبتنی بر دورانیشی فقه پویای اسلامی می باشد و نیز کاربردی وسیع در جوامع اسلامی کنونی پیدا کرده اند. این قواعد در مواردی وارد قوانین گشته، موجب تحول حقوق امروزی در مرتفع نمودن بسیاری از مشکلات شده اند که به سبب پابندی به اصول و اسلوبهای کلی و قواعد عمومی خشک و بی روح و دارای انعطاف کم پدید آمده اند.

فصل دوم: قاعد غرور

انسان در ذات و فطرت خود همواره گرایش به راستی و صراحت و صداقت دارد. زیرا آفریننده جهان هستی، کاینات و از جمله انسان را با خمیرمایه صدق و حق سرشته و آنرا

محبوب انسانها قرار داده است و شریعت را هم که از درونمایه قوانین فطری برخوردار است بر همین مبنا استوار کرده است که در نتیجه هیچگونه انحراف از این مسیر مانند حيله، غرور، فریب و ... که رنگ و بوی دروغ و نفاق را در پی دارند را بر نمی تابد.

واژه شناسی

معنای لغوی

غرور از نظر لغوی به معنای خدعه و نیرنگ است. وقتی گفته می شود: «غَرَّ غُروراً» بدین معنا است که او را به گونه ای فریب داد. بین واژه «غُرور» که غین در آن مضموم است و «غُرور» که غین آن مفتوح است نباید اشتباه کرد زیرا اولی به معنای فریب و خدعه و دومی به معنای جهل و نادانی است (ایروانی، ۱۳۹۰، ش، ج ۲، ص ۱۵۴)

غرر: غَرَّ وَ غُرُورٌ (بضم غین) و غِرَّةٌ: فریب دادن. تَطْمِيعٌ بِبَاطِلٍ. «غَرَّ فُلَانٌ فُلَانًا وَ غَرَّاً وَ غُرُورًا وَ غِرَّةً: خَدَعَهُ وَ اطْمَعَهُ بِالْبَاطِلِ» وَ غَرَّتْكُمْ الدُّنْيَا (جائیه/۳۵). زندگی دنیا شما را فریفت. وَ غَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ (حدید/۱۴). آرزوهای باطل شما را فریفت. غُرور: (بفتح غین) فریب دهنده. (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص: ۹۲)

معنای قاعده غرور

قاعده غرور به این معنا است که هرکس، دیگری را فریب دهد و از این طریق خسارتی بر وی وارد آورد، ضامن خسارت وارده می باشد. مثلاً اگر کسی طعامی را غصب و آنرا به دیگری بدهد، خورنده طعام به دلیل قاعده «ید و یا اتلاف» ضامن قیمت طعام می شود و او نیز به نوبه خود بدلیل قاعده «غرور» باید به شخص غاصب فریب دهنده رجوع کند، زیرا او بوده که فریب داده است و گرنه چنین اتفاقی نمی افتاد.

در این جا لازم است به نکته ای اشاره نمایم که مبدا قاعده غرور با قاعده تسبیب اشتباه شود، گرچه هر دو قاعده در مواردی باهم در یک جا جمع می شوند ولی در موارد بسیاری دیگر از هم جدا می گردند. به چند نمونه در این باره اکتفا می کنیم.

بعنوان مثال اگر پزشکی برای بیمارش درمان خاصی را اشتباها تجویز کند و مریض از این بابت دچار ضرر و زیان شود، در این صورت نمی تواند به قاعده غرور تمسک کند و طبیب تا زمانی که دچار اشتباه می شود عنوان فریبکار بر وی صدق نمی کند.

اما بر اساس قاعده تسبیب می توان به پزشک مراجعه کرد و طلب خسارت نمود، زیرا که او مسبب ضرر و خسارت وارده بوده است. در این جا قاعده تسبیب دامن طبیب را گرفته و او را ضامن پرداخت تمامی خسارت می سازد.

هم چنین اگر فردی، مسجد و یا قرآن را - العیاذ بالله - نجس کند و تطهیر آن نیاز به اجرت داشته باشد، هرکسی که تمکن مالی دارد باید آن را پردازد ولی چون مسبب این عمل همان فرد معین است، بر طبق قاعده تسبیب - و نه قاعده غرور - او ضامن پرداخت اجرت می باشد.

اگر کسی فرش دیگری را نجس کند و تطهیر آن نیاز به اجرت معینی داشته باشد، آن شخص بر اساس قاعده تسبیب ضامن پرداخت اجرت است. در این مثال بازهم قاعده غرور کاربردی ندارد.

به همین ترتیب اگر تاجری کالای خاصی را به مقدار بسیار زیادی وارد کند که موجب خسارت سایر تجار که چنین کالایی را ندارند، شود، ضمان این خسارت در صورت اثبات، همان قاعده تسبیب است نه قاعده غرور.

با این وصف به این نتیجه می رسیم که قاعده تسبیب در موارد زیادی با قاعده غرور متفاوت است. ولی عکس مطلب درست نمی باشد زیرا قاعده غرور عادتاً هیچگاه از قاعده تسبیب جدا نمی شود. به همین جهت است که نسبت میان آن دو را عموم و خصوص مطلق دانسته اند.

اما اگر کسی ادعا کند که در مواردی قاعده غرور بدون این که قاعده تسبیب وجود داشته باشد می تواند یافت شود، تا نسبت عموم من وجه را در بین آن دو برقرار سازد، این ادعا مردود و بی مورد است و محلی از اعراب ندارد. مثل این که اگر کسی، زنی را مدح و تعریف نماید و در اثر آن کس دیگری فریفته مدح و ثنای وی شده و با آن زن ازدواج کند، در این جا - به ادعای فوق - غرور وجود دارد بدون این که تسبیبی در کار باشد.

در جواب باید گفت که در این مثال نیز عرفا نوعی تسبیب رخ داده که موجب ازدواج گردیده است. (ایروانی، پیشین) زیرا می توان تسبیب را به تسبیب فیزیکی و تسبیب معنوی تقسیم بندی کرد.

ادله قاعده غرور

منابع و ادله ای که برای این قاعده ذکر شده است از دیدگاه علما متفاوت است مثلا آقای ایروانی تنها سیره عقلاء و تمسک به احادیث را آورده و مرحوم بجنوردی و فاضل لنکرانی (رحمهما الله) علاوه بر آن دو از اجماع نیز استفاده کرده اند.

سیره عقلاء

سیره عقلائی از آن جهت که بر ضمان فریب دهنده (غار) منعقد می باشد تا زمانی که از سوی شارع ردع بر علیه آن نیامده باشد مورد قبول و معتبر می باشد. سیره هم به صورت فی الجمله و نه در همه موارد قابل قبول است. قاعده غرور بطور نمونه در این مثال که غاصب طعامی را که قبلا اشاره شد و به نظر می رسد که چون طعام در دست وی بوده، پس ملک او هم بوده است (توهم قاعده ید). یا مثل این که کسی ماشین خود را همیشه در جای معینی پارک میکرده و از همان جا هم هر روز سوار آن می شده یک روز به اشتباه در همان مکان سوار ماشین کس دیگر می شود که عمدا در آنجا پارک کرده بوده، و ناگهان متوجه می گردد که ماشین دیگری است، می تواند کاربرد داشته باشد.

اما اگر کسی به فرد دیگر بگوید که فلان تجارت سود آور است و او اقدام به همان تجارت کند و زیان ببیند، و یا اگر کسی به میزان زیادی از یک کالایی را در اختیار دارد ولی به هیچکس اطلاعی نداده است و سایرین نیز همان کالا را وارد کنند ولی فرد مزبور کالای خود را که قبلا انبار کرده بود وارد بازار نماید و موجب خسارت سایرین که همان را وارد کرده بودند بشود، در این دو صورت نمی توان به قاعده غرور تمسک جست. زیرا عقلا، او را ضامن نمی دانند.

بنا بر این برای ما چنین امکانی که بتوانیم ضمان را از سیره عقلائیه بصورت مطلق در موارد غرور استفاده کنیم وجود ندارد، بلکه هر کدام موارد خاص خود را دارد. (ایروانی، همان)

این بیان در حالی است که فقیه دیگری سیره عقلاء را بطور کامل پذیرفته است و می‌گوید: «سیره عقلا براین امر استقرار یافته است که مغرور در همه حالات می‌تواند به غار یعنی فریبند مراجعه کند، این مبنا جایی برای انکار ندارد زیرا به طور قطع به اثبات رسیده است. ایشان تایید و امضای شارع را براساس روایات تزویج معیوبه توسط ولی، کنیز فروخته شده ملک غیر از آب در بیاید و مواردی از شهادت زور(دروغ)، بر آن افزوده است. (لنکرانی، ۱۴۰۸ه.ق، ص ۲۲۶)

عقلا در معاملات خود، چنانچه به واسطه فریب خوردن دچار ضرر شوند، مطابق طبیعت اولی به کسی رجوع می‌کنند که آنان را فریب داده است، در واقع مغرور به طرف غار می‌رود و مقدار ضرر وارده را از او می‌گیرد. در حقیقت می‌توان ادعا کرد که در تمام جوامع عقلایی این بنا و سیره وجود دارد و شاید این سیره جزء آرای محموده و مورد قبول تمامی عقلا در تمامی اعصار و امصار باشد. در اینجا اگر گفته شود که بنای عقلا و سیره آنها نیازمند امضای شارع است، بنابراین باید روشن شود که شارع مقدس با کدام بیان خود این بنا و سیره عقلا را امضا کرده است؟ در پاسخ خواهیم گفت که ما خود به این مسأله پرداخته و گفته‌ایم که سیره عقلا نیاز به امضای خاص ندارد؛ یعنی همان عدم الردع دلیل بر امضا خواهد بود. در نتیجه اگر شارع مقدس خود با عقلا متحد المسلك بوده و طریقه جدیدی در مقابل عقلا نداشته باشد، وقتی بنا و سیره‌ای نزد عقلا وجود داشت و شارع مقدس هم آن را رد نکرد، همین عدم الردع دلیل بر امضا می‌باشد. زیرا بنای مذکور در مرئی و منظر شارع مقدس بوده و با این همه شارع هیچ گونه اظهار نظری نکرده است، در واقع اگر وی راهی دیگر داشت آن را بیان می‌کرد. (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۷۳)

تمسک به احادیث عامه و خاصه

احادیث عامه

فقهاء در این زمینه به حدیثی معروف نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) «المغرور یرجع إلی من غره» که فریقین روایت کرده، تمسک جسته اند.

اما به عقیده آقای ایروانی روایتی با این لسان از سوی پیامبر اسلام (ص) در معاجم روایی عامه - چه رسد به خاصه - وارد نشده است. ولی مضمون فوق با بیان های دیگری آمده است اما نه از رسول گرامی اسلام (ص) بلکه منسوب به امام علی (علیه السلام) وارد شده است و بیهقی در سنن خود به نقل از شافعی و از علی (علیه السلام) چنین آورده است: «المغرور یرجع بالمهر علی من غره»، ولی این حدیث با فرض تمامیت سند آن، در خصوص مهریه وارد شده است و شامل غیر آن نمی شود.

احادیث خاصه

احادیثی که از طریق امامیه در این مورد وارد شده زیاد است که به برخی از مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

۱- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي امْرَأَةٍ شَهِدَتْ عِنْدَهَا شَاهِدَانِ بَأَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ فَتَزَوَّجَتْ ثُمَّ جَاءَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ قَالَ لَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا الْأَخِيرِ وَ يُضْرَبُ الشَّاهِدَانِ الْحَدَّ وَ يُضْمَنَانِ الْمَهْرَ بِمَا غَرَّ الرَّجُلُ ثُمَّ تَعْتَدُ وَ تَرْجِعُ إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ. (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۶۰)

امام صادق (علیه السلام) در مورد زنی که دو نفر شاهد در نزد وی شهادت دادند که شوهرش مرده است و او (زن) ازدواج می کند و شوهر اولش باز می گردد، فرمودند:

باید در مقابل ازدواجی که کرده است از شوهر دومش مهریه بگیرد و دوشاهد باید حد زده شوند و ضامن مهریه بجای مرد (شوهر دوم) شوند، سپس باید عده نگهدارد و به سوی شوهر اولش بازگردد.

حدیث فوق با این توضیح که «باء» در «بما غراً الرجل» بآء سببیه و متعلق به «یضمنان» باشد، یعنی ضامن قرار داده شوند، می تواند به عموم تعلیل ذکر شده در روایت تمسک کرد و بدین ترتیب اثبات می شود که مطلق غرور موجب ضمان می گردد. علاوه بر آن روایت فوق از نظر سند تام و تمام است و هرکدام از شیخ صدوق و شیخ حر عاملی (رحمهما الله) به طریق خاص خود شان روایت کرده اند. (ایروانی، پیشین، ص ۱۵۸)

۲- رِفَاعَةُ بْنُ مُوسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَرِصَاءِ فَقَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي امْرَأَةٍ زَوَّجَهَا وَلِيَّهَا وَ هِيَ بَرِصَاءٌ أَنْ لَهَا الْمَهْرَ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا وَ أَنْ الْمَهْرَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا... (شیخ حر عاملی؛ ۱۴۰۹ ق، ج ۲۱؛ ص ۲۱۲)

رفاعه می گوید از امام صادق (علیه السلام) در باره زن مبتلا به بیماری برص پرسیدم حضرت فرمودند که امام علی (علیه السلام) در مورد زنی که ولی اش او را شوهر داده است در حالی که زن دچار مرض برص شده است، چنین حکم کردند که باید مهرش پرداخت شود و مهر به گردن کسی است که او را شوهر داده است، زیرا او بود که مرتکب تدلیس شد...

دلالت این روایت واضح است زیرا عمومیتی که در تعلیل آن وجود دارد نشان می دهد که تدلیس کننده - یعنی فریبنده (غار) - ضامن است. در ماده ۴۳۸ قانون مدنی نیز چنین آمده است: «تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود.»

۳- عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِ عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَأَعْجَبَتْهُ فَسَأَلَ عَنْهَا فَقِيلَ هِيَ ابْنَةُ فُلَانٍ فَأَتَى أَبَاهَا فَقَالَ زَوَّجْنِي ابْنَتَكَ فَزَوَّجَهُ غَيْرَهَا فَوَلَدَتْ مِنْهُ فَعَلِمَ بِهَا بَعْدَ أَنَّهَا غَيْرُ ابْنَتِهِ وَ أَنَّهَا أُمُّهُ قَالَ تُرَدُّ الْوَلِيدَةُ عَلَى مَوْلِيهَا وَ الْوَلَدُ لِلرَّجُلِ وَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهُ قِيمَةُ ثَمَنِ الْوَلَدِ يُعْطِيهِ مَوْلَى الْوَلِيدَةِ كَمَا غَرَّ الرَّجُلَ وَ خَدَعَهُ. (پیشین؛ ج ۲۱؛ ص ۲۲۰)

اسماعیل بن جابر می گوید از امام صادق (علیه السلام) در باره مردی پرسیدم که به زنی نگاه کرده و (از زیبایی اش) تعجب زده شده است و (از این و آن) در باره اش پرس و جو می نماید و به او گفته می شود دختر فلانی است. پس به سراغ پدر وی رفته از دخترش خواستگاری می کند و آن مرد دیگری را به زوجیت وی درمی آورد و او فرزندی از آن مرد به دنیا می آورد و مرد پی می برد که این زن، دختر فلان مرد نیست بلکه کنیز است، امام در پاسخ به این مسأله فرمودند که کنیز به مولایش باید بازگردانده شود، بچه متعلق به آن مرد (شوهر کنیز) است و قیمت کودک بر گردن کسی است که کنیز را به نکاح این مرد درآورده است و همان گونه که فریب داده و گول زده است باید مبلغ را به مولای کنیز پرداخت نماید.

بدین ترتیب روشن می شود که ثبوت ضمان بوسیله قاعده غرور صحیح است و مناقشه مرحوم خوبی^(۹) در باره این قاعده که به ضعف سند این روایت تمسک جسته اند قابل تامل و دقت بیشتری است. (ایروانی، همان، ص ۱۵۹)

اجماع

گرچند اجماع علمای امامیه بر این است که فریب خورده به مقدار ضرر و خسارت وارده به فریبکار رجوع می کند و این معنا تقریباً مورد اتفاق اصحاب است و همه آن را قبول کرده اند ولی مرحوم بجنوردی^(۱۰) در نهایت آن را مردود می شمارد و اجماع را از درجه اعتبار ساقط می داند زیرا به نظر ایشان این اجماع از نوع مدرکی است که برای دلیل واقع شدن اعتبار چندانی ندارد. ر.ک.: (بجنوردی، سید محمد، قبلی، ص ۲۷۳)

مرحوم فاضل لنکرانی^(۱۱) علاوه بر اجماعاتی که شده است مدعی اجماع محصل در این باره این قاعده هستند و آن را جزو مسلمات تلقی کرده اند خصوصاً در باب غصب که تعاقب ایدی (دست به دست شدن یک کالا) در آن به چشم می خورد، از سوی فقهاء به صراحت بیان شده است که ضامن نسبت به مالی که پرداخته است باید به غار و فریبنده که در مرتبه قبل از او قرار داشته است، مراجعه کند.

با این وجود اختلافی که در صورت جاهل و مشتبه بودن غارّ پیش می آید را ناچیز می دانند. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۰۸، ص ۲۵۵)

قاعده تسبیب

در این جا لازم است از حجیت قاعده ای به نام قاعده تسبیب نام ببریم که در لسان قدماء قاعده سبب اقوی از مباشر، یاد می شده است. بدین معنا که اگر شخصی باعث شود دیگری دچار زیان گردد آیا فرد اولی ضامن خسارت خواهد بود یا خیر؟ قانون مدنی ماده ۳۳۱ در این باره می گوید: «هر کس سبب تلف مالی بشود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد باید از عهدهی نقص قیمت آن برآید.»

مثلا اگر کسی یک قطعه فرش دیگری را نجس کند و تطهیر آن لازم و نیاز به اجرت داشته باشد، طبق قاعده تسبیب، نجس کنند ملزم می گردد که ضامن اجرت بشود و به همین ترتیب ضامن افت قیمت که در اثر تطهیر بر فرش عارض شده است، در صورتی که فرش دچار افت قیمت شده باشد، نیز می گردد.

آقای خوئی^(۵) این نوع ضمان را نمی پذیرد. زیرا اسباب ضمان از دو چیز یعنی: «اتلاف و ید» بیشتر نیست و هر دو در این جا تحقق نیافته است، چون به محض فرش به محض نجس کردن تلف نمی شود تا ضامن اجرت تطهیر شود و ید هم بخاطر آن که استیلاء صورت نگرفته بر آن صدق نمی کند تا ضامن افت قیمت گردد.

ایشان در ادامه می فرماید که تسبیب یک سبب مستقل در مقابل دو سبب فوق نیست بلکه تسبیب آنگاه موجب ضمان می شود که برای سبب، عنوان تلف کننده صدق کند. بنابراین لازم است که در موارد تسبیب آنجایی که عنوان متلف بر سبب صدق می کند و آنجا که صدق نمی کند تفاوت قایل شد. در صورت اول بدلیل قاعده فوق ضامن می شود و در صورت دوم ضامن نمی شود. به نقل از: (ایروانی، پیشین، ص ۱۶۰)

مثال برای صدق متلف بر سبب

اگر کسی حیوانش را رها کند و کشتزار کسی را تلف نماید و یا کسی کاردی را به کودکی بدهد که فردی را مجروح سازد، عنوان متلف در این صورت بر آن شخص که چنین عملی (رها کردن حیوان و دادن چاقو به کودک) را مرتکب شده است صدق می کند. اتلاف محصول کشاورزی و مجروح ساختن شخص، به خود آن شخص که سبب می باشد نسبت داده می شود. زیرا مباشر در این صورت یا فاقد اختیار بوده (حیوان) و یا اراده بسیار ضعیفی داشته است (کودک)، که در واقع مورد استفاده ابزاری قرار گرفته است. بنا براین عرف اتلاف را حقیقتاً به سبب نسبت می دهند نه به مباشر.

در این زمینه قانون مدنی ماده ۳۳۲ چنین می گوید: «هر گاه یک نفر سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود، مباشر مسئول است نه مسبب مگر این که سبب، اقوی باشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد.»

مثال برای عدم صدق متلف بر سبب

اگر مباشر بالغی با اختیار تام و کامل خودش، اما به دستور شخص دیگر به تلف کردن مال یا محصولات کشاورزی کسی اقدام نماید و یا بدستور وی بر کسی جراحی وارد سازد، اتلاف و وارد ساختن جراحت در این صورت به مباشر نسبت داده می شود نه به سبب، زیرا که مباشر با اراده و اختیار تام مبادرت به عمل فوق نموده است. (خویی، ۱۴۱۸ هـ.ق، الطهارة ۲، ص: ۳۲۳)

در ماده ۳۳۲ قانون مدنی این گونه می خوانیم: «هر گاه یک نفر سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود، مباشر مسئول است نه مسبب مگر این که سبب، اقوی باشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد.»

تتمه قاعده تسبیب

مطلبی دیگری که با موضوع در ارتباط می باشد و فقهاء در باره آن تحقیقاتی داشته اند این است که مثلاً اگر مصحف شریف و یا مسجد را - که تطهیر آن دو واجب فوری است - نجس کرده باشد و تطهیر آن دو نیازمند پرداخت اجرت معینی باشد، آیا تنها زید در این صورت ضامن است یا هر مسلمانی را شامل می شود؟

در پاسخ به این مسأله باید گفت که بنا بر تمامیت قاعده تسبیب امکان دارد که حکم کنیم که زید ضامن اجرت است. زیرا او بوده است که چنین خسارتی بر دیگران ایجاد کرده است. اما اگر کسی اقدام به پرداخت اجرت برای تطهیر کرد، این شخص بر طبق قاعده تسبیب می تواند به زید مراجعه کند و اجرت را مطالبه نماید.

حتی اگر بر اساس این قاعده هم نتوان حکم به ضمان زید کرد، طبق قاعده اتلاف و ید که اسباب انحصاری ضمان هستند، زید را محکوم به ضمان کرد. زیرا گرچه این فرد با اراده خودش اقدام به تطهیر کرده است ولی چون زید از سوی شارع ملزم به تطهیر است اراده این شخص در حکم عدم است و بدون تاثیر. با این ترتیب اتلاف از نظر عرف تنها به زید، و نه کس دیگر، نسبت داده می شود.

پاسخ به دو اشکال آیت الله خوئی^(ره) در اشکالات فریبگی

اشکال اول

مرحوم خوئی^(ره) ایرادی بر قاعده تسبیب مطرح ساخته است به این نحو که اگر معسر (بی پول و تنگدست) ازدواج کند و صاحب فرزندی بشود در حالی از پرداخت نفقه عاجز و ناتوان است و فرض این است مسلمانان - از باب وجوب حفظ نفس محترمه بر یکایک مسلمانان - اقدام به ارایه نفقه بر آنان کرده اند. لازمه این کار یعنی انفاق نفقه از سوی مسلمین، این است فرد معسر ازدواج کرده، در برابر نفقاتی که مردم ارایه می کنند، ضامن می گردد، در حالی که چنین التزامی ناممکن است. (التقیح، پیشین،

اشکال دوم

اگر کسی شخص دیگری را نسبت به دینی که مانع از استطاعت می شود ابراء دین نماید و او بدین طریق واجد استطاعت می شود و حج بر او واجب می گردد که باید تمامی مخارج را برای حج گزاردن بپردازد؛ در این فرض لازم می آید که مسبب اصلی پرداخت این همه هزینه ابراء کننده بوده است که با ابراء کردنش موجب شده است ینا بر این ضامن تمامی هزینه ها را بپردازد. زیرا ابراء دهنده گرچه به اراده خود دست به ابراء طرف زده است ولی اراده اش محکوم و در حکم عدم است و ضامن می گردد با وجودی که در این داستان اداء دین واجب شرعی بر گردن ابراء شونده و مدیون است و اوست که باید آن را اداء نماید.

آقای ایروانی^(دام ظلّه) چنین پاسخ داده اند که این دو مثال نقضی و امثال آن قابل دفع اند. زیرا عرف از حکم شارع در می یابد که در اثر جواز ازدواج معسر و ابراء مدیون، ازدواج کننده معسر و ابراء کننده مدیون محکوم به ضمان نیستند. و این دلالت التزامی عرفی مانع از حکم به ضمان است.

قاعده تسبیب با همه فراز و نشیبهایی که طی کرده مانند اینکه برخی از فقهاء آنرا تمام نمی دانند، با این وجود و با پشتوانه سیره عقلانی که قاعد از آن معاضدت می شود، نتایج و ثمرات قابل توجهی در موارد ذکر شده و سایر موارد دارد.

آری! تنها یک نکته دیگر لازم به ذکر است که اگر تسبیب از آن نوع تسبیبی باشد که غیر ماذون است از سوی شریعت، مسبب در این صورت بدون تردید محکوم به ضمان خواهد شد.

اعتبار جهل در صحت بکارگیری قاعده غرور

برای غارّ و مغرور در مقام عملی که می خواهند انجام دهند، چهار صورت برای آنان قابل تصور است:

۱. **هر دو عالم اند**، در این صورت عنوان غرور از این نوع مثال برداشته می شود زیرا غارّ عالم باشد یا نباشد و چون مغرور عالم است دیگر عنوان فوق منتفی است.

آقای لنکرانی نیز با این دیدگاه موافق اند و همین نظر را پذیرفته اند. (لنکرانی، پیشین)

۲. **هر دو جاهل اند**، ظاهر قضیه این است که قاعده غرور در این مورد منتفی باشد ولی برخی معتقدند که عنوان غرور صدق می کند زیرا عناوین افعال متقوم به قصد آن نیست، مثلاً هر کس از جایش حتی از روی غفلت یا عادت برخیزد و بنشیند عنوان قیام و قعود بر او صدق می کند بدون اینکه قیام و قعود را قصد کرده باشد. مثلاً اگر کسی غذای شخصی را به فرد دیگری بدهد در این صورت عنوان غارّ بر وی صدق می کند گرچه توجه نداشته است که این غذا مال کسی است بلکه باور داشته است که غذا مال خودش بوده است. (بجنوردی، ۱۴۱۹ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۹۵)

آقای لنکرانی معتقدند که در این صورت نمی توان گفت که عنوان غرور به معنای خدعه و فریب صدق می کند. مخصوصاً در مواردی مانند باور داشتن طیب به سودمندی فلان دارو و تجویز آن برای مریض و نتیجه عکس دادن، صدق عنوان غرور مشکل است. به باور ایشان همانگونه که عنوان تدلیس از ولی جاهل نسبت به عیوب زنی که به عقد کسی در آورده است، منتفی می باشد.

۳. **غارّ عالم است و مغرور جاهل**، تنها در این فرض است که قاعده غرور صدق می کند.

این نظر نیز با دیدگاه آقای لنکرانی و بجنوردی مطابقت دارد.

۴. **غارّ جاهل است و مغرور عالم**، بعضی از فقهاء بر این باورند که قاعده غرور در صورت جهل غارّ صدق نمی کند ولی می توان گفت که قاعده غرور ملاکا و نه عنوانا شامل آن می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۹۵)

اما در صورت جهل هردو می توان گفت که اگر چه به قاعده غرور در این جا نمی شود تمسک کرد ولی از قواعد دیگر مانند قاعده ید و قاعده اتلاف و تسبیب می توان استفاده کرد. (ایروانی، پیشین، ص ۱۶۵)

غرور در قانون مدنی

قانون مدنی در ماده ۳۲۸ چنین گفته است: هرکس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد اعم از این که از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از این که عین باشد یا منفعت و اگر آن را ناقص یا معیوب کند ضامن نقص قیمت آن مال است.

ماده ۳۰۹ نیز در مورد تسبیب اظهار می دارد که: هر گاه شخصی مالک را از تصرف در مال خود مانع شود بدون آن که خود او تسلط بر آن مال پیدا کند غاصب محسوب نمیشود لیکن در صورت اتلاف یا تسبیب ضامن خواهد بود. همچنین مواد ذیل اشاره دارند که:

ماده ۳۲۹: اگر کسی خانه یا بنای کسی را خراب کند باید آن را به مثل صورت اول بنا ماید و اگر ممکن نباشد باید از عهدهی قیمت برآید.

ماده ۳۳۰: اگر کسی حیوان متعلق به غیر را بدون اذن صاحب آن بکشد، باید تفاوت قیمت زنده و کشته ی آن را بدهد و اگر کشته ی آن قیمت نداشته باشد، باید تمام قیمت حیوان را بدهد ولیکن اگر برای دفاع از نفس بکشد یا ناقص کند، ضامن نیست.

در ماده ۲۶۳ قانون مدنی تصریح شده است: هرگاه مالک معامله را اجازه نکند و مشتری هم بر فضولی بودن آن جاهل باشد حق دارد که برای ثمن و کلیه غرامات، به بایع فضولی رجوع کند و در صورت عالم بودن، فقط حق رجوع به ثمن را خواهد داشت و نیز در ماده ۳۲۵ آمده است: اگر مشتری جاهل به غصب بوده و مالک به او رجوع نموده باشد او نیز می تواند نسبت به ثمن و خسارات، به بایع رجوع کند. بایع حق رجوع به مشتری را نخواهد داشت. این دو ماده از قانون مدنی، در مورد این که مشتری مغرور شده است، می تواند به بایع فضولی که سبب غرور شده است رجوع کند و خسارات را از او

بگیرد. منظور از واژه ی خسارات که در ماده ۳۲۵ آمده و در ماده ۲۶۳ به نام غرامات آمده است، چیزی است که در اثر بطلان معامله مشتری متضرر شده است.

در ماده ۳۸۴ و ۳۸۵ مقرر داشته که چنانچه مبیع در حال معامله از حیث مقدار معین بوده و در وقت تسلیم کمتر درآید مشتری حق فسخ دارد و اگر زیاده در آید، زیاده مال بایع است، در همین فرض، چنانچه تجزیه مبیع بدون ضرر ممکن نشود و خلاف اوصاف مقرر در قرارداد درآید حق فسخ مطرح می‌گردد. آنگاه در ماده ۳۸۶ به شرح زیر مقرر شده است: اگر در مورد دو ماده قبل معامله فسخ شود، بایع باید علاوه بر ثمن، مخارج معامله و مصارف متعارف را که مشتری نموده است بدهد، به نظر می‌رسد مبنای فقهی ضمان بایع نسبت به پرداخت خسارت مورد اشاره در این ماده قاعده غرور است، با این توضیح که بایع با توصیف مقدار معین، مشتری را مغرور کرده و از این رهگذر موجب ورود خسارت به مشتری شده است، ذکر این نکته در اینجا مناسب است که گرچه در حقوق اسلامی خسارات ناشی از فسخ، مورد بحث مستقل فقها قرار نگرفته، اما می‌توان از طریق قاعده غرور مسئولیت آن دسته از خساراتی را که مشتری به جهت اعتماد بر بایع و اقدام به معامله متحمل گردیده بر عهده بایع غار نهاد. ناگفته پیداست که غرور در همه جا صدق نمی‌کند و مثلاً در موردی که مشتری و یا بایع به علت مغبون شدن به فسخ معامله مبادرت می‌کنند، غروری اتفاق نیفتاده است تا به استناد آن، شخص زیان دیده مدعی خسارت گردد. (یزدی، ج ۱، ص ۱۷۶)

ماده ۳۹۱: در صورت مستحق للغير بر آمدن کل یا بعض از مبیع، بایع باید ثمن مبیع را مسترد دارد و در صورت جهل مشتری به وجود فساد، بایع باید از عهده ی غرامات وارده بر مشتری نیز بر آید.

ماده ۴۱۳: هر گاه یکی از متبایعین مالی را سابقاً دیده و به اعتماد رؤیت سابق، معامله کند و بعد از رؤیت معلوم شود که مال مزبور اوصاف سابقه را ندارد اختیار فسخ خواهد داشت.

ماده ۴۱۶: هر یک از متعاملین که در معامله، غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند.

ماده ۴۲۲: اگر بعد از معامله ظاهر شود که مبیع معیوب بوده مشتری مختار است در قبول مبیع معیوب با اخذ ارش یا فسخ معامله.

نتیجه گیری

نتیجه ای که می توان از مقاله به دست آورد امور ذیل است:

۱. قاعده غرور با همه پیچ و خمها و نقض و ابرامی که در بارده اش وجود دارد، همچنان یکی از قواعد پرکاربرد در عرصه های عملی و ارتباطات میان انسانها که بدان ها اشاره شد می باشد.
۲. در کنار قاعده تسبیب همواره می توان از این قاعده سود برد.
۳. این قاعده در قانون مدنی نیز کاربرد دارد و در مواردی بدان استناد می شود.
۴. با این قاعده بسیاری از موارد اختلافی میان طرفین دعوا می توان راه حلی پیدا کرد و به منازعه خاتمه داد.

پیشنهاد

گر چه آراء متعدد در باره این قاعده در انظار فقهی به چشم می خورد ولی می توان برای تثبیت این قاعده قدر مشترکی از آن را که مورد اتفاق همه علمای این فن باشد به عنوان راه حل جامع در فیصله دادن به دعاوی در جامعه قبول و تصویب کرد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.
۳. ایروانی، باقر، (۱۳۹۰ش)، دروس تمهیدیہ فی القواعد الفقہیہ، در دو جلد، چاپ پنجم، چاپ: ظهور
۴. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقہیہ (للبجنوردی، السید حسن)، ۷ جلد، نشر الہادی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ ق.
۵. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد (ط - الحدیث) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۶. خویی، سید ابو القاسم موسوی، التنقیح فی شرح العروۃ الوثقی، ۶ جلد، تحت اشراف جناب آقای لطفی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
۷. راغب اصفہانی، ابی القاسم الحسین بن محمد، (۱۳۲۴ هـ). المفردات فی غریب القرآن، مطبعۃ المیمیۃ، مصر،
۸. سبحانی، جعفر، (۱۳۹۳ هـ ش). الايضاحات السنیۃ للقواعد الفقہیۃ، قم، مؤسسہ امام صادق (علیہ السلام)
۹. شهید الاول، محمد بن مکی العاملی، ۱۴۱۷ ق، الدروس الشرعیۃ فی فقہ الامامیۃ، قم المقدسه، مؤسسہ النشر الاسلامی التابعۃ لجامعۃ المدرسین، الطبعة الثانية.
۱۰. شهید الثانی، زیدالدین علی بن احمد العاملی، ۱۴۱۳ ق، المسالك الافہام الی تنقیح، قم، شرایع الاسلام مؤسسہ المعارف الاسلامیہ، چاپ اول.
۱۱. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعۃ، مؤسسۃ آل البيت علیہم السلام، تعداد جلد: ۳۰، قم، ۱۴۰۹ ق
۱۲. صدر الشہید السید محمد، ۱۴۲۰ ق، ماوراء الفقه، المحقق، المصحح، جعفر ہادی الدجیلی، بیروت، دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الاولى.
۱۳. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۹۳ ق). المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، اعلامی، افست، قم، انتشارات اسلامی، بیروت
۱۴. طباطبائی، علامہ محمد حسین، ۱۳۷۴ ش، تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ ی مدرسین حوزہ علمیہ قم.

۱۵. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ۱۴۰۸ هـ، نشر: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت(ع)
۱۶. قانون مدنی مصوب اردیبهشت ماه ۱۳۸۱ با اصلاحات بعدی
۱۷. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ۷ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران - ایران، ششم، ۱۴۱۲ هـ ق
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار (ط - بیروت)، تعداد جلد: ۱۱۱، ناشر: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی، (۱۴۱۷ هـ ق). العناوین الفقهیه، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول،
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، دو جلد، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام محل نشر: قم سال نشر: ۱۳۷۰
۲۱. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، (۱۴۱۷ هـ ق). در یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول،
۲۲. وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، حاشیه الوافی (للبههانی)، قم، چاپ: اول، ۱۴۲۶ ق.